

### دکتر الهه کولایی\*

استاد حقوق و علوم سیاسی  
دانشگاه تهران

فصلنامه مطالعات شبه قاره

دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال سوم، شماره هشتم، پاییز ۱۳۹۰

(صص ۸۲-۶۵)

### دکتر زهرا پازوکی زاده\*\*

مربی زبان و ادبیات انگلیسی  
دانشگاه آزاد اسلامی، واحد دماوند

## ادبیات پسااستعماری در هندوستان و نقش آن در شکل گیری هویت نوین هندی

### چکیده

ادبیات پسااستعماری، غالباً با آموزه های دوران استعمار ضدیت دارد و به بحث درباره ی اثرات و نتایج رهایی از استعمار و بررسی روند تحولات و استقلال سیاسی و فرهنگی مردمی می پردازد که بندهای دوران استعمار را گسسته اند. این ادبیات همچنین به تحلیل ادبی متونی که گرایش های استعماری و نژادی را در خود نهفته دارند، می پردازد. هندوستان با پیشینه ی استعماری و فرهنگ پسااستعماری کنونی خود، موضوع جامعی برای مطالعات پسااستعماری و تأثیرات حاصل از آن است. در حقیقت ادبیات پسااستعماری در هند، رها شدن از پوسته قدیمی شکل گرفته توسط افکار و چارچوب های غربی و ظهور

---

\*Email: ekolaee@ut.ac.ir

\*\*Email: pazokizadeh@udamavandia.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۹۰/۶/۳۰

تاریخ دریافت: ۹۰/۲/۲۵

آگاهی و روشنفکری جدیدی است که منجر به پیدایش و اهمیت یافتن مفهوم "بیان کردن خود" (expression self) می شود. دوران پسااستعماری در هند، منجر به شکل گیری هویت های جدیدی شده که با مطالعه و بررسی دوران استعمار، به کشف دوباره ی هویت ها و فرهنگ های به حاشیه رانده شده ی خود می پردازد و با ایجاد ساختارهای فکری و تحلیلی جدید مبتنی بر فرهنگ هندی، جامعه ای نو بنیان می نهد. در حقیقت نویسندگان هندی، حتی تعاریف و مؤلفه های پسااستعماری را به چالش کشیده اند و اگرچه در بیشتر مستعمرات بریتانیا، زبان انگلیسی، زبان ادبیات پسااستعماری بوده است، نویسندگان هندی زبان های بومی خود را نیز همپای زبان انگلیسی رشد داده اند. شکل گیری ادبیات پسااستعماری در هندوستان، تبلور واقعی این تلاش ها و تحولات است. در این نوشتار ویژگی های ادبیات پسااستعماری و نیز زبان، فرهنگ و هویت در ادبیات دوران پسااستعمار در هندوستان بررسی می شود.

**کلید واژه ها:** استعمار، مستعمره، ادبیات پسااستعماری، هویت، هندوستان.

### مقدمه

پسااستعمارگرایی گفتمانی متشکل از نظریاتی است که می توان آن ها را در متون و زیرمتون فلسفه، هنر، علوم سیاسی و ادبیات قرار داد. در حوزه ی نقد ادبی و ادبیات، که موضوع بحث این مقاله است، رویکردهای انتقادی پسااستعماری نه تنها به بررسی ادبیات کشورهای مستعمره که سال ها تحت استعمار کشورهای چوین بریتانیا، فرانسه و اسپانیا بوده اند، می پردازد؛ بلکه آثار نویسندگان مهاجر را که سال ها در کشورهای استعمارگر زندگی کرده اند، بررسی می کند. نویسندگان پسااستعماری، نحوه ی تسلط استعمار بر فرهنگ مستعمره و مقاومت این فرهنگ در برابر سلطه را به تصویر می کشند. به بیان دیگر، بررسی ادبیات از منظر پسااستعماری، شنیدن صداهای نادیده گرفته شده است. این ادبیات، فرایندی را نشان می دهد که مردم از طریق آن خود را با شرایط جدید وفق می دهند و همچنین ارتباط میان تغییردهندگان و تغییرکنندگان را بررسی می کنند. (خودی/دیگری)

از سوی دیگر، در دوران پسااستعمار، اندیشمندان و نویسندگان مستعمرات برای مقابله و واکنش نشان دادن به گفتمان های موجود که غالباً متعلق به کشور استعمارگر است، شروع به ایجاد گفتمان های مبتنی بر فرهنگ و هویت ملی خود می کنند. به اعتقاد آن ها، خودشناسی فرهنگی و استقلال سیاسی، دو مقوله ی جدا از هم نیستند. فرانتس فانون، منتقد سرسخت استعمار، فرهنگ های ملی از جمله ادبیات ملی را ابزار مهمی برای رسیدن به خودمختاری سیاسی می دانست. (برتنز، ۱۳۸۲: ۱۹۴)

در واقع، ادبیات پسااستعماری تلاشی است برای پاسخ به این پرسش ها:

میراث دوران استعمار چه بوده است؟ پیامدهای اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی آن دوران چیست؟ آیا باید تلاشی برای برگرداندن فرهنگ بومی صورت گیرد؟ آیا باید خود را با فرهنگ تحمیل شده هماهنگ کرد؟ آیا به فرهنگی متشکل از هر دو فرهنگ (مستعمره و استعمارگر) نیازمندیم؟

برای بررسی ریشه های ادبیات پسااستعماری باید به جریانات دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰م رجوع کرد. در آن دوران، "نژاد" به مفهومی جدید و مهم در مطالعات ادبی تبدیل شد. تا آن زمان، سیاه پوستان به خاطر رنگ پوست یا نژادشان، پست در نظر گرفته شده و به پس زمینه رانده شده بودند؛ اما آن ها دیگر نمی خواستند بر مبنای فرهنگ غالب که همان فرهنگ به اصطلاح برتر سفید پوستان بود، تعریف شوند و برای رسیدن به آزادی و استقلال سیاسی و فرهنگی، ادبیات ملی را به عنوان ابزار مهمی برای ابراز و مطرح کردن خود برگزیدند.

این تمایل و مقاومت در برابر تعریف شدگی توسط نژاد برتر یا استعمارگر، تا دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰م ادامه پیدا کرد و به صورت های مختلف در مستعمرات سابق به حیات خود ادامه داد و به یکی از خاستگاه های اصلی آفرینش ادبیات پسااستعماری در این مناطق مبدل شد. در این دوران است که کم کم ادبیات انگلیسی به ادبیات انگلیسی زبان تبدیل می شود و ادبیات انگلیسی زبان هم به ادبیات کشورهای مشترک المنافع تبدیل می شود. به این ترتیب، ادبیات کشورهای مشترک المنافع، از طریق ادبیات انگلیسی زبان کشورهای وابسته و مستعمرات سابق با مرکزیت بریتانیا، به تدریج شکل گرفت. (برتنز، ۱۳۸۲: ۲۵۰)

ادبیات پسااستعماری، در نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم در بافت کشورهای مستعمره‌ای که به دنبال گونه‌ای استعمار زدایی (Decolonization) از فرهنگ، تاریخ، ادبیات و مهمتر از همه هویت خود بودند، به وجود آمد. دوره‌ی پسااستعماری، زمان پس از حکومت استعماری را در بر می‌گیرد. در مورد اغلب مستعمرات پیشین بریتانیا، این دوره از میانه‌ی قرن بیستم و به ویژه با پایان جنگ جهانی دوم، که بیشتر این مستعمرات برای استقلال خود از استعمار بریتانیا مبارزه کرده و مستقل شدند، آغاز می‌شود. (کلیگز، ۱۳۸۸: ۲۱۱) مدتی طولانی از آغاز این دوره نگذشته بود که بسیاری از کشورهای مستعمره توانستند به استقلال دست یابند. روند استعمارزدایی در نیمه‌ی دوم سده بیستم از چنان سرعتی برخوردار شد که چه گوارا، از مبارزین سرشناس جنبش‌های استعمارزدایی، در سال ۱۹۶۴ م در سخن سازمان ملل، مرگ استعمار را این گونه نوید داد: «استعمارگری به پایان عمر خود نزدیک شده است، و اکنون زمان آن رسیده که میلیون‌ها آفریقایی، آسیایی و مردمان آمریکای جنوبی برای احقاق حق خود و زندگی نوینی که تا به امروز از آن محروم بوده‌اند، برخیزند.» (Che Guevara, December 11, 1964)

از این زمان به بعد، برخی شاخص‌ها متمایزکننده‌ی ادبیات پسااستعماری از سایر نوشته‌های ادبی می‌شود. نویسندگان پسااستعمار، در نوشته‌های خود بر هویت فرهنگی جامعه‌ی مستعمره‌ی خود متمرکز می‌شوند و تأکید آن‌ها بر زنده کردن، توسعه و ترویج هویتی ملی است که سال‌ها به حاشیه رانده شده و نادیده گرفته شده است. در واقع، این نویسندگان به احیای فرهنگ بومی کشور خود می‌پردازند که سال‌ها توسط استعمار به انزوا در آمده بود. مردمی که با خطر سرکوب و نابودی فرهنگ و شیوه‌ی زندگی پیشینیان خود روبه‌رو هستند، در شرایط پسااستعماری در جست‌وجوی هویت از دست رفته‌ی خود و احیای آن بر می‌آیند.

روش دیگری که این نویسندگان اتخاذ می‌نمایند، بازنویسی آثار نویسندگانی است که در خدمت استعمارگر بوده و در نوشته‌هایشان تصویری نادرست و منفی از ملت مستعمره ترسیم کرده‌اند. برای نمونه، نمایشنامه "توفان" (Tempest The) شکسپیر، صحنه جدال خدایان با بندگان را به نمایش می‌گذارد. او پراسپرو (Prospero) ایتالیایی را در برابر

کالیبان (Caliban) سیاه پوست قرار می دهد. کالیبان، برده سیاه پوست بد قیافه و بی هویتی است که فرهنگ خود را مدیون اربابش است. اما اکنون در دوره پسااستعماری، کالیبان به روی صحنه می آید و در نمایشنامه بازنویسی شده، به پراسپرو می گوید: «تو به من زبان آموختی، بهره من از آن این است که می دانم تو را چگونه نفرین کنم.» (بارمور، ۱۳۸۸/۴/۳)

نویسندگان پسااستعماری، بهترین شیوه ی مقاومت و احیای حقوق و هویت خود را در این می دانند که به عنوان فردی بومی، درباره ی تاریخ، فرهنگ و ادبیات خود بنویسند و غالباً در بیان نظراتشان، از زبان استعمارگر (انگلیسی و فرانسه) استفاده می کنند تا با زبان خود آن ها، با آن ها وارد گفتگو شوند. البته باید افزود که بسیاری از نویسندگان پسااستعماری هم با این شیوه مخالفند و علی رغم دانستن زبان استعمارگر، از زبان بومی کشور خود برای بیان دردها و تأکید بر هویت ملی خود در نوشته های فرهنگی و ادبی خود استفاده می کنند که البته اغلب بسیار ناشناخته در سطح جهان می ماند.

نویسندگان پسااستعماری، در آثار خود به مسایلی چون جنسیت، هویت، نژاد، نژاد پرستی و قومیت می پردازند و در پی زنده کردن هویت ملی و فرهنگی خود هستند. آن ها همچنین از چگونگی استفاده استعمارگر از دانش مستعمره در خدمت منافع خود، می نویسند و این که چگونه دانش تحت برخی روابط قدرت تولید می شود و نهایتاً به نفع آن ها و در خدمت آن ها به کار می رود در حوزه ی کار خود قرار می دهند. آن ها در نوشته های خود تقابل های دوگانه را واسازی می کنند و معانی جدیدی و یا رویکردها و بینش هایی را که سال ها خفته بودند و به حاشیه رانده شده یا فراموش شده بودند، دوباره زنده می کنند.

### نظریه پردازان ادبیات پسااستعماری

هومی بهابها (Bhabha K Homi)، (۱۹۴۹)، همراه با ادوارد سعید (Wadie Edward Said)، (۲۰۰۳-۱۹۳۵) و گایاتری اسپیواک (Spivak Chakravorty Gayatri)، (۱۹۴۲)، سه ضلع مثلث ادبیات پسااستعماری را تشکیل می دهند. مطالعات پسااستعماری در شکل

امروزی خود، با انتشار کتاب "شرق‌شناسی" (Orientalism) ادوارد سعید، در سال ۱۹۸۷ آغاز شد، اگرچه او هرگز از اصطلاح پسااستعماری در کتاب خود نام نبرده است. نوشته‌ی ادوارد سعید، منتقد ادبی آمریکایی-فلسطینی تبار، مبتنی بر نظریات فوکو و گرامشی بود.

کتاب شرق‌شناسی ادوارد سعید، که کتابی بنیادی در نظریه‌های پسااستعماری است، به این موضوع می‌پردازد که چگونه متون غربی به معرفی مشرق زمین پرداخته‌اند. به باور او، این معرفی مبتنی بر تصاویر خیالی و از طریق ادعای شناخت تاریخ و فرهنگ مشرق زمین است، در حالی که تمامی این متون غربی درباره معرفی شرق، یک گفت‌وگو فوکویی است، نظامی متشکل از ادعاها و نظریه‌هایی که منجر به پیدایش حوزه‌هایی از به اصطلاح دانش می‌شوند. چنین حوزه‌هایی گرچه به ظاهر به دانش توجه دارند؛ اما در واقع همیشه قدرت را تثبیت می‌کنند. نباید فراموش کرد که "قدرت" در آثار فوکو، نیرویی است که بیش از همه در خدمت خویش است. (برتز، ۱۳۸۲: ۲۳۴)

سعید می‌گوید این بازنمایی غربیان از شرق، بیانگر تلاش آن‌ها برای به انقیاد در آوردن شرق است. او می‌گوید گفت‌وگو غرب درباره‌ی شرق به خدمت اهداف هژمونیک در آمده است. وی در این زمینه به گرامشی استناد می‌کند. گرامشی اعتقاد دارد، هژمونی همان سلطه حاکم از طریق رضایتمندی است. سلطه‌گر با استفاده از رضایت مردم آن‌ها را سرکوب می‌کند و تحت سلطه‌ی خود در می‌آورد. این سلطه از طریق فرهنگ اعمال می‌شود؛ زیرا آن‌ها معتقدند یک فرهنگ مشترک و بی‌طرف را ترویج می‌دهند که در واقع لایه‌ی زیرین آن، همان ارزش‌ها و خواسته‌های خودشان را در خود نهفته دارد. مردم تحت سلطه نیز، با پذیرش این فرهنگ و رضایت‌مندی از آن، در سرکوبی خویش شریک می‌شوند و نتیجه، نوعی سلطه نرم است. (Said, 1978: 43)

سعید معتقد است در تصویر ساخته شده از شرق توسط غرب، شرق کاملاً منفی انگاشته شده است و در این تقابل دوگانه شرق/غرب، غرب با ویژگی‌های هوشیاری، پویایی، منطقی، دموکرات و پیشرو معرفی می‌شود. شرق هم با عناوینی چون احساساتی، ایستایی، نابخردی، بدویت و استبداد تعریف می‌شود. بنابراین، در این تقابل دوگانه، شرق در سویه

ی زیرین قرار گرفته و به حاشیه رانده می شود و غرب به عنوان سویه ی برتر، محور و مرکز محسوب می شود.

او بر این باور است که در این نوع بازنمایی از شرق، که ابداع غرب است، تمامی کشورهای غیر غربی، شرق نامیده می شوند؛ در حالی که اغلب این فرهنگ ها مستقل از یکدیگرند و شباهتی به هم ندارند. این واژه، نقش تقلیل دهنده ی اندیشه و تحلیل را ایفا می کند و نقش اصلی آن به اعتقاد سعید، ساده کردن کار سیاستمداران بوده، برای این که بتوانند برای همه ی آن ها، برنامه ها و سیاست های یکسانی طراحی کرده و به بهای سنگینی به اجرا در آورند.

در این میان، مطالعات پسااستعماری به مطالعه ی این موضوع می پردازد که چگونه فرهنگ استعماری نسبت به خود شناخت پیدا می کند و پیامدهای این شناخت چیست؟ و اساسی (Deconstruction)، یکی از شیوه های اتخاذ شده در مطالعات پسااستعماری است که در آن دو سویه ی تقابل از نو بازنگری می شوند. آن ها معتقدند اجزای تقابل دوگانه، کمتر در تقابل با هم هستند و مشارکت شگفت انگیزی بین آن ها وجود دارد. آن ها با جابه جا کردن دو سویه ی تقابل، به معانی جدیدی دست می یابند.

دیگر منتقد و نظریه پرداز نظریه ی پسااستعماری، هومی بهابها، دانشمند هندی تبار، است که بر خلاف ادوارد سعید که به طور مستقیم به تعامل فرهنگی بین استعمارگر و استعمار زده نمی پردازد، این بحث را در محور کار خود قرار می دهد و استدلال می کند که با رویارویی استعمارگر و استعمارزده، هر دو طرف تحت تأثیر قرار می گیرند. (Bhabha, 1992: 438) از نظر او، مستعمره با جابه جایی ها و بی ثباتی های طاققت فرسایش، «تجربه ی تلخ حاشیه ای بودن» را با خود همراه دارد. اما در این رویارویی، استعمارگران هم متأثر از استعمارزدگان می شوند. او می افزاید هویت بریتانیایی استعمارگران هند نمی تواند کاملاً از هویت استعمارزده منفک باشد. بهابها از نظریه ژاک دریدا کمک می گیرد، دریدا بر این باور است که دو سویه تعامل جدا از هم نیستند، بلکه مکمل هم هستند و توسط یکدیگر تعریف می شوند. هومی بهابها با استفاده از نظریات لاکان می افزاید، بر اساس نظریه ی لاکان در مورد هویت، هویت اساساً ناپیستا است. سپس استدلال می کند که

استعمارگر به جای آن که هویتی متکی به خود و کاملاً مستقل داشته باشد، حداقل قسمتی از هویتش در تعامل متقابل با استعمارزده ساخته می‌شود. (برتنز، ۱۳۸۲: ۲۶۵)

هومی بهابها، با گذر از مرزهایی چون طبقه، نژاد و جنسیت، هویت را مفهومی می‌داند که در کشاکش اختلافات و تفاوت‌های فرهنگی شکل می‌گیرد. از دیدگاه او، هویت و شخصیت افراد در بافت‌های استعماری بشر تحت تاثیر ناخودآگاه هر دو طرف ساخته می‌شود. او به تاسی از ژاک لاکان می‌گوید: «مستعمره زمانی می‌تواند در برابر استعمار مقاومت کند که بتواند نگاه استعمارگر به خود را پاسخ دهد. یعنی به استعمارگر نگاه کند و نگاهش را به چالش بکشد.» (بارمور، ۱۳۸۸/۴/۳) به اعتقاد بهابها، این کار تنها از طریق تقلید امکان‌پذیر است.

دریدا هم در این مورد نظریاتی را مطرح می‌کند. او در «نوشتار و تفاوت» می‌گوید: «تقلید از زبان استعمارگر به عنوان اساسی‌ترین عنصر فرهنگی او، در نهایت دگرگونی‌هایی را در آن به وجود می‌آورد. زیرا واژگان در ابتدا تکرار می‌شوند، سپس درون بافت بیگانه‌ای تفسیر می‌شوند. و این نتیجه تقلید است که به طور ناخودآگاه تغییراتی را در زبان ایجاد می‌کند.» (بارمور، ۱۳۸۸/۴/۳)

این نظریه دریدا به خوبی در کشور هندوستان قابل مشاهده است. هندی‌ها آگاهانه زبان انگلیسی را تقلید کردند و ناخودآگاه در آن زبان تغییراتی ایجاد کردند. زبان در این بافت هندی تغییر کرد و لهجه‌ی جدیدی ایجاد شد که امروزه یکی از لهجه‌های استاندارد است. در نتیجه، این فرهنگ و زبان حضوری دیگرگونه در هند دارد. در واقع فرهنگ و زبان بیگانه در بافت مستعمره، جوهرش عوض می‌شود و سبب می‌شود تا آن فرهنگ در بافت مستعمره حضوری به گونه‌ای دیگر داشته باشد. این حضور دیگرگونه، همان تغییراتی است که مستعمره بر فرهنگ استعمار اعمال کرده و اصل آن را دگرگون کرده است. به اعتقاد بهابها، تقلید به همان اندازه که ابزار قدرت است، ابزار مقاومت هم است.

سومین نظریه پرداز پسااستعماری، گایاتری چاکراوورتی اسپیواک - نظریه پرداز هندی تبار - است، که در نظریات خود به مباحث فمینیستی اشاره می‌کند. خانم اسپیواک، اغلب، استعمارزدگان (به ویژه زنانی) را در نظر می‌گیرد که هم در فرهنگ پدرسالارانه نادیده

گرفته شده اند و هم در رژیم های استعماری به طور مضاعف به حاشیه رانده شده اند. او در پژوهش خود از واژه "زیردست" (subaltern) استفاده می کند. زیردست یعنی کسی که در رده های پایین سلسله مراتب جای دارد. البته باید خاطرنشان کرد که تمرکز او بیشتر به زیردست مؤنث است. یعنی گروهی که همان طور که پیش تر ذکر شد، به باور او به طور مضاعف نادیده انگاشته شده اند.

اسپیواک در سال ۱۹۸۸م در مقاله ای تحت عنوان «آیا زیر دست می تواند حرف بزند؟» (Speak Subaltern The Can?) به دعوای هندی های استعمارزده و بریتانیایی های استعمارگر، بر سر قربانی کردن زنان بیوه می پردازد. در این مراسم، زن بیوه به همراه جسد شوهرش سوزانده می شود. او معتقد است که در این مجادله در گفتمان انگلیسی و حمایتش از زن، زن مظهر فردگرایی غربی و تمدن برترغرب است که بر آزادی زن تأکید دارد و در گفتمان هندی، زن در خدمت طبقه و سنت است و هر دو ادعا می کنند زنان هوادار آن ها هستند. در حالی که نظر زن هرگز پرسیده نشده و صدای او همچنان ناشنیده باقی مانده است. (Spivak, ۱۹۹۵b: ۲۸)

### ورود زبان انگلیسی به هند در دوران استعمار

از اواخر قرن هفدهم تا میانه ی قرن بیستم، بریتانیا بر بسیاری از مناطق جهان، از آمریکای شمالی و آفریقا و خاورمیانه گرفته تا جنوب و شرق آسیا حکومت کرده و سرزمین های مستعمره خود را به وجود آورده بود. در آن دوران، بریتانیا و دیگر کشورهای استعمارگر، کشورهای تحت سلطه خود را حقیر و بی تمدن دانسته و چون آنان را نیازمند تمدن پیشرفته غرب می دانستند، قوانین و رسوم خود را در آنجا حاکم نمودند.

یکی از دلایل اصلی گسترش استعمار، گسترش نظام سرمایه داری بود. استعمارگران، از منابع، مواد خام و نیروی کار ارزان در کشورهای مستعمره بهره می بردند. البته باید افزود، استعمار فقط به گسترش نظام سرمایه داری محدود نمی شود؛ بلکه دولت استعمارگر دیدگاه های دینی، آموزشی، نظامی، سیاسی و اقتصادی خود را نیز به همراه نیروهای خود وارد این کشورها می کند. کارل مارکس، از این روش ها به عنوان ابزار ایدئولوژیک برای به انقیاد

در آوردن مردمان نام می برد. در نتیجه، به تدریج فرهنگ، هنر، موسیقی و کلیه ی قوانین رایج در جامعه، فرعی و فرودست معرفی شده و معیارهای بریتانیایی تأیید، جایگزین و اجرا می شده‌اند.

غارت هندوستان در قرن دهم، توسط مغولان شروع شده بود. بنابراین، استعمار انگلیس یک کشور مستعمره را به استعمار خود در آورد و در آن زمان بسیاری از ساکنان هند که هندو یا سیک و یا بودایی بودند، آزادی خود از سلطه ی مغولان مسلمان را جشن گرفتند. (پیش از ورود انگلیسی ها به شبه قاره در قرن شانزدهم، برخی کشورهای اروپایی مانند پرتغال، هلند و فرانسه بخش های کوچکی از هندوستان را که در امتداد سواحل این کشور بودند، اشغال کرده بودند). سلطه ی انگلیس بر هند، از اواخر قرن هفدهم آغاز شد و در اواسط دهه ی ۱۷۵۰م تکمیل گردید. انگلیس با تسلط بر شهرهای کلیدی هند چون کلکته، مدرّس و بمبئی، کنترل بخش های گسترده ای از هند را به دست گرفت، از تمامی منابع و نیروی کار آن بهره برد و مردم را با حاکم کردن قوانین خود، به انقیاد در آورد.

یکی از روش های تسلط در دوران استعمار، اشاعه زبان بیگانه در کشور مستعمره بود. بازرگانان و کلیه ی انگلیسی هایی که در آن زمان با کمپانی هند شرقی کار می کردند، از زبان انگلیسی استفاده می کردند و هندی ها هم مجبور به استفاده از این زبان بودند. در ۱۸۳۵م بود که توماس بابینگتون مکاولی (Macaulay Babington Thomas) با نگارش کتابی تحت عنوان "تأملی در آموزش هندی" (Education on Minute) بر ضرورت یادگیری زبان انگلیسی توسط هندی ها تأکید کرد. او می گوید: «من ترجمه ی بسیاری از کتاب های برجسته به زبان سانسکریت و عربی را خوانده ام و با متخصصان زبان های شرقی مباحثه داشته ام. اما هرگز در بین این افراد به کسی برنخورده ام که به این موضوع اشاره نداشته باشد که یک قفسه کوچک از یک کتابخانه خوب اروپایی بر تمامی ادبیات هند و عرب برتری دارد. برتری ادبیات غرب توسط اعضای کمیته ای که از طرح شرقی آموزش حمایت می کنند نیز مورد قبول است.» (Macaulay, 1972: 24)

در دهه ی ۱۸۳۰م، آموزش درس ادبیات انگلیسی با هدف آشنا کردن نخبگان بومی با انگلیسی یا انگلیسی کردن زبان آن ها، در هندوستان آغاز شد. با چنین دیدگاه و توجیهی،

چه توسط انگلیسی ها و چه توسط بسیاری از روشنفکران هندی، انگلیسی به عنوان زبان کاربردی هند شناخته شد. از نیمه ی دوم قرن نوزدهم، زبان انگلیسی در میان نویسندگان و ادیبان هندی نیز رواج پیدا کرد. از اولین نوشته های انگلیسی که توسط هندی ها به این زبان نگاشته شده و هنوز به جای مانده، شرح سفرهایی است که به صورت نامه و توسط دین ماهوم (Mahome Dean)، (۱۸۵۱-۱۷۵۹)، به نگارش درآمده است. او در ایرلند و انگلیس زندگی می کرده و این شرح سفرها را در سال ۱۷۹۴ م منتشر کرده است.

البته در این دوران تلاش هایی از طرف نویسندگان هندی برای بازگشت به زبان های بومی صورت گرفت. برای نمونه چاندو منون (Men on Chandu) نویسنده هندی (۱۸۹۹-۱۸۴۷ م)، رمانی را به زبان بومی خود یعنی مالایلام (Malayalam) به نام ایندولکا (Indolekha) در سال ۱۸۸۹ م نوشت که در سال ۱۸۹۱ م به انگلیسی ترجمه شد.

در این میان، به تدریج هسته ی اولیه ی مبارزات ضد استعماری در شبه قاره ی هند، شکل گرفت. در سال ۱۸۵۷م، اولین شورش هندی ها در شمال هند علیه حضور بیگانه در کشور، به نام «اولین جنگ استقلال هند- جنبش سپوی» (Movement Sepoy) اتفاق افتاد؛ اما این شورش ناموفق ماند. سپس در سال ۱۸۸۵م، «حزب کنگره ملی» (National Party Congress) هند تأسیس شد و کم کم فعالیت خود را علیه حضور انگلیسی ها آغاز کرد. در سال ۱۹۰۶م، حزب «مسلم لیگ» (Party League Moslem) نیز به وسیله ی مسلمانان هندی تأسیس شد و فعالیت های ضد استعماری خود را آغاز نمود. از این زمان به بعد، "جنبش مقاومت بدون خشونت" (satyagraha) به وسیله ی مهاتما گاندی و جواهر لعل نهرو به تدریج شروع به فعالیت کرد. در سال ۱۹۱۳ م رابیندرات تاگور، شاعر بلند آوازه ی هندی که اشعار ضد امپریالیستی مشهوری سروده است، برنده ی جایزه ی نوبل در ادبیات شد.

در دهه ی ۱۹۳۰م، در حالی که مبارزات ملی و استقلال طلبانه مردم هند گسترده تر می شد، نوشته های سه نویسنده که نماینده ی ادبیات هند به زبان انگلیسی بودند، منتشر شدند: مالک راج آناند (Anand Raj Mulک)، (۱۹۰۵)، آر. کی. نارایان (R. K. Narayan)، (۲۰۰۱-۱۹۰۶) و راجا راتو (Rao Raj)، (۱۹۰۸).

راج آناند که به چارلز دیکنز هند معروف است، رمان‌های زیادی به زبان انگلیسی و چند رمانی هم به هندی نوشته است. او نیمی از عمرش را در هند و نیمی را در انگلیس گذرانده و با نویسنده‌ی معروف جورج اورول دوستی نزدیکی داشته است. آناند در جنبش استقلال هند مشارکت فعال داشته و همچنین در جنگ جهانی دوم به عنوان فیلمنامه‌نویس برای بی‌بی‌سی کار می‌کرده است. اولین رمان معروف او به زبان انگلیسی "دست نیافتنی" (Untouchable) نام دارد.

نارایان نیز در مقاله‌ای با عنوان "انگلیسی در هند" (India in English) در دهه‌ی ۱۹۶۰م، آغاز نوشتن خود در سن پنج سالگی را شرح می‌دهد. او می‌گوید: «من دو زبان سانسکریت (زبان کلاسیک هند) و تامیل (زبان مادری خود) را آموختم. اما لرد توماس بابینگتون، که در آن زمان به آموزش زبان انگلیسی در هند می‌پرداخت، انگلیسی را مهم ترمی دانست. به اعتقاد او زبان انگلیسی نه تنها باید زبان مردم تحصیل‌کرده و فرهنگی باشد؛ بلکه باید به روستاها و بازار هم وارد شود.» (Narayan, 1990: 20)

نویسنده‌ی دیگر، راجا رائو نیز در آن دوران گفته بود: «انگلیسی برای ما هندی‌ها زبان بیگانه نیست. ما هندی‌ها بالفطره دو زبانه هستیم. بیشتر ما هم به زبان مادری و هم به زبان انگلیسی می‌نویسیم. ما شبیه انگلیسی‌ها نمی‌نویسیم و نباید هم بنویسیم. شیوه‌ی بیان ما، باید گویشی از انگلیسی باشد که روزی همانند انگلیسی ایرلندی یا آمریکایی، یک گویش مشخص و متمایز محسوب شود.» (Rao, 1996: 5)

### زبان، فرهنگ و هویت در ادبیات پسااستعماری هندوستان

دردوران پسااستعمار، رمان‌های زیادی چه به وسیله‌ی نویسندگان هندی غیر ساکن در هند، و چه توسط نویسندگان هندی ساکن در هند نوشته شده است. این نویسندگان به بررسی وضعیت پسااستعماری هند و مشکلات فرهنگی پیش آمده پرداخته‌اند. همچنین در این دوران، ادبیات مهاجرت هم رونق گرفته است.

از سوی دیگر، پس از استقلال هند، اختلافات و جنگ‌های قومی و مذهبی زیادی اتفاق افتاده است و برخی از نویسندگان پسااستعماری نیز به بررسی این شرایط پرداخته‌اند. سادات حسن متو (manto Hasan Saadat)، (۱۹۵۵-۱۹۱۲)، از جمله نویسندگانی است

که بعد از این که مجبور به ترک بمبئی و سکونت در لاهور پاکستان شد، داستان‌ها و اشعاری درباره این اختلافات به زبان اردو نوشته است.

امروزه، ادبیات پسااستعماری هند، بازتابی از جامعه‌ای است که پس از حدود دو سده استعمار و استثمار، به استقلال رسیده و مشکلات اقتصادی، سیاسی و از همه مهم‌تر، فرهنگی زیادی را تجربه کرده و می‌کند. نسل پسااستعماری هند، نسلی است که در یک کشمکش بین گذشته و آینده و میراث قدیم و آنچه اکنون به دست آورده، گیر افتاده و دائماً در تلاش برای رسیدن به تعادل بین آن‌ها است. این نسل از نویسندگان، مسائل مربوط به هویت فرهنگی و مشکلات توسعه یک هویت ملی بعد از سلطه‌ی حکومت استعمارگر را مطرح کرده و همگی به مسائلی چون ظلم استعماری، مقاومت و ایستادگی، هویت استعمارگر و استعمارزده، تعامل بین این دو، مهاجرت پس از استعمار یا در دوران استعمار، مبادلات فرهنگ میان استعمارگر و استعمارزده و به طور خلاصه، رویارویی واقعی میان غرب و شرق و پیامدهای آن می‌پردازند و سعی می‌کنند موقعیت کنونی هند را با نگاهی عمیق و موشکافانه بررسی کنند.

اما مسأله‌ی استفاده از زبان بیگانه، هنوز ذهن بسیاری از نویسندگان دوره پسااستعماری را به خود مشغول کرده است. هنوز این پرسش وجود دارد که آیا باید از زبان استعمار استفاده کنند تا خوانندگان بیشتری داشته باشند و یا از لهجه‌های بومی خود استفاده کنند؟ به اعتقاد برخی نویسندگان پسااستعماری، تداوم استفاده از زبان استعمارگر، شکلی از استعمارگری جدید است که به وسیله نویسندگان صورت می‌گیرد.

از نویسندگان پسااستعماری غیر ساکن در هند که اغلب به زبان انگلیسی می‌نویسند، می‌توان به آنینا دزای (Desai Anita)، (۱۹۳۴)، اشاره کرد که نویسنده‌ای فمینیست در نظر گرفته می‌شود و بیشتر به بررسی وضعیت و دیدگاه‌های زنان در دوران پسااستعمار، می‌پردازد. او از مادری آلمانی و پدری هندی متولد شده است. دزای در یکی از رمان‌هایش به نام "بمبئی بومگارتنر"، (Bombay Baumgartners) مشکل زبان را مطرح می‌کند. شخصیت اصلی رمان، یک یهودی آلمانی است که به هند تبعید شده است. او که از زبان مادری خود دور افتاده و زبان‌های هندی برایش همچون دانه‌های فلفل قرمز است که به

صورتش پاشیده شده‌اند، زبان انگلیسی را جایگزین آلمانی می‌کند. این رمان که به زبان انگلیسی نوشته شده، پر از اصطلاحات و لغات آلمانی و هندی است. برای نمونه، لالایی رمان که استعاره‌ای برای ستم و ظلم آلمان نازی است، به زبان آلمانی آورده شده است. دزای به خواننده می‌گوید با این که سال‌ها در کشوری غیر از کشور خود زندگی می‌کند و کتاب‌هایش را به زبان انگلیسی می‌نویسد، هنوز توانسته زبان مادری و پدری خود را به طور کلی فراموش نکند. او در این رمان بیشتر به مشکلات و کشمکش‌های درونی انسان‌های مهاجر می‌پردازد. همچنین ارتباط گفتمان با تاریخ و ارتباط زبان درونی با جهان بیرون را بررسی می‌کند.

نویسنده‌ی دیگر، ویکرام ست (Seth Vikram)، (۱۹۵۲) است که رمان مشهورش، "یک پسر مناسب" (Boy Suitable A)، که در سال ۱۹۹۳ م چاپ شده است، اشاره‌ی مستقیم به فرهنگ و درگیری‌های فرهنگی و هویتی جامعه‌ی هند در دوران پسااستعمار دارد.

این رمان نسبتاً طولانی، آرزوی خانم مهرا روپا (Rupa Mehra)، برای یافتن همسری مناسب برای دخترش را حکایت می‌کند. فضای رمان، هند در ۱۹۵۰م، یعنی چند سال پس از پایان دوران استعمار است. در این رمان، معضل زبان به خوبی روشن است. لاتا (Lata)، با مادرش انگلیسی حرف می‌زند. شخصیت دیگر، رمان کاپور (Kapoor Maan)، با پدرش هندی حرف می‌زند و البته انگلیسی را هم خوب بلد است. او به علت آشنایی با یک دوست، با شعر اردو آشنا می‌شود و این زبان را هم با علاقه یاد می‌گیرد.

مهرا روپا، در نامه‌ای به دختر بزرگش درباره‌ی زندگی پسر و عروسی که کاملاً به سبک انگلیسی است، می‌نویسد و در آن می‌گوید که آن‌ها می‌خواهند فرزند سه‌ساله‌شان انگلیسی یاد بگیرد و به انگلیسی صحبت کند. او از این قضیه ناراحت است و می‌گوید دوست دارد نوه‌اش به جای «گرنده‌ما» او را به زبان هندی «دادی» (Daadi) صدا بزند.

پسر او و خانواده‌اش، نمونه‌ی کسانی هستند که قوانین و فرهنگ استعمار را درونی کرده‌اند. پسرش تمام کتاب‌های چاپ شده در انگلیس و اسم تمامی تئاترها را می‌داند و همانند کسانی که مدت زیادی در انگلیس زندگی کرده‌اند، اطلاعات زیادی درباره‌ی

انگلیس دارد. او به سبک اروپایی لباس می پوشد و همیشه سعی می کند در نظر خارجی ها، یک فرد متشخص در نظر گرفته شود نه یک هندی سطح پایین. او زبان و فرهنگ و تمدن انگلیسی را برتر می داند و خواهرش را از ازدواج با پسری که دو سال در انگلیس درس خوانده ولی انگلیسی را خوب صحبت نمی کند، باز می دارد.

در مقابل آرون (Arun)، برادر جوانش رارون (Rarun) است که از فرهنگ بیگانه متنفر است. هنگامی که برادرش از او می خواهد همانند اروپایی ها لباس بپوشد، عصبانی می شود و می گوید: «آیا باید در خانه هم، از این سفید پوستان بیگانه تقلید کرد؟» (Seth, ۱۹۹۳: ۱۶۴)

شخصیت دیگر، آمیت چترجی (Chaterji Amit) برادر همسر آرون است. او اهل کلکته است و زبان بنگالی و نه زبان هندی را زبان تمدن می داند و البته به انگلیسی می نویسد. او شاعر است و به زبان انگلیسی شعر می گوید. هنگامی که در انجمن ادبی شعرش را می خواند، با این پرسش مردم مواجه می شود که چرا به زبان بنگالی، زبان مادریش، شعر نمی گوید. او در جواب می گوید، زبان بنگالی او برای نوشتن شعر کافی نیست و در ادامه می گوید، سانسکریت که زبان اصلی و کلاسیک هند در نظر گرفته می شود هم مانند انگلیسی روزی به عنوان زبان بیگانه وارد این فرهنگ و بوم شد.

بسیاری از منتقدان معتقدند که می توان سایه ی کم رنگی از شخصیت نویسنده را در این شخصیت پیدا کرد. در واقع، نویسنده هم زبان انگلیسی را جایگزین زبان مادری اش (زبان بنگالی) نموده است.

آنچه که مهم است، آن است که بحران هویت و مشکل زبان در این رمان به وضوح دیده می شود. این رمان تفکرهای گوناگون و تضاد آن ها را در جامعه ی پسااستعماری هند به خوبی نشان می دهد. جامعه ای که اعضای آن با بحران های فرهنگی و هویتی مواجهند. کسانی که با فرهنگ انگلیسی همذات پنداری می کنند و این برایشان به معنی مدرن و متمدن بودن است؛ آنهایی که با تقلید از فرهنگ غرب و خوردن و نوشیدن هر آنچه که می خواهند، به خود می بالند و احساس آزادی می کنند، در برابر گروهی که در صدد حفظ و زنده کردن سنت ها و آداب و رسوم اصیل خود هستند و آزادی را منوط به نوع نگرش

انسان‌ها به جهان و چیزها می‌دانند، قرار دارند. در نظر آن‌ها آزادی یعنی تمایلات قلبی خود را بدون در نظر گرفتن دیدگاه و فرهنگ دیگری، به ویژه فرهنگ غربی، دنبال کردن. نویسنده‌ی دیگر، جومپا لاهیری (Lahiri Jumpa)، نویسنده هندی تبار متولد انگلیس (۱۹۶۷) و ساکن آمریکاست. نوشته‌های او جزو ادبیات مهاجر در نظر گرفته می‌شود. در مجموعه داستان‌های "مترجم دردها" (Maladies of Interpreter The)، که در سال ۱۹۹۹ م به چاپ رسید و در سال ۲۰۰۰ م جایزه پولیتزر را از آن خود کرد، خواننده بیشتر با قصه‌ی مهاجرت و سازگاری مهاجران هندی با دنیای جدید مواجه است که برای بقای خود، باید با شرایط و فرهنگ جدید سازگار شوند. داستان‌ها در این مجموعه، بیشتر حکایت بزرگسالانی که علیرغم پذیرش هنجارهای نو و متفاوت از فرهنگ خود، آن‌ها را درونی نکرده‌اند و مدام با نسل بعد از خود و محیط در کشمکش هستند.

### نتیجه

هدف نهایی ادبیات پسااستعماری، مبارزه با تأثیرات منفی به جامانده از دوران استعمار بر فرهنگ کشور استعمارزده است. برای رسیدن به این هدف، رهایی کشورهای تحت سلطه، تنها مقصد ادبیات پسااستعماری نیست؛ بلکه یادگیری این که چگونه جهان می‌تواند به فراسوی این دوره برسد، جایی که در آن احترام متقابل بین ملت‌ها و فرهنگ‌ها باشد و همگی تکرر عقاید و فرهنگ‌ها را پذیرا باشند، هدف غایی این نوع رویکرد است. در واقع، هدف اصلی، ایجاد فضایی است که در آن صداها، به ویژه صداهای خاموشی که مدت‌ها به حاشیه رانده شده بودند، شنیده شوند.

بحث اصلی آن است که استعمار با حضور خود، بخشی از فرهنگ و سنت کشورهای تحت سلطه را نابود نموده و فرهنگ خود را جایگزین آن کرده است. استعمار، باورهای بومی را تغییر داده و هنجارها، باورها و ارزش‌های فرهنگی خود را به عنوان قدرت برتر، به مردم بومی تحمیل کرده است. در آن دوران، به دلیل شرایط استعماری و تماس مستقیم با فرهنگ غرب، به تدریج مردم به درون شرایط جدیدی وارد شده‌اند که نمی‌شد با ابزارها و گزاره‌های سنتی آن‌ها را درک کرد.

اما حال که قدرت برتر نیست، چه چیزی از فرهنگ بومی مانده است؟ نویسندگان ادبیات پسااستعماری اغلب بر این باورند که اگرچه به استقلال رسیده اند، اما تغییر هم کرده اند و فرهنگ آن ها عوض شده و نیازمند تعریف جدیدی است. تغییرات آنقدر گسترده و عمیق هستند که بازگشت به گذشته تقریباً غیر ممکن شده است. شاید راه چاره این باشد که با موضوعات جدیدی که برای این فرهنگ ها پیش می آید، در چارچوب مدرن برخورد کرده و راه حل مدرن ارایه شود. در این میان، حتی می توان با واسازی خود و تفکرات خود، هویت درونی شده و غرب زده خود را کم رنگ کرده و آن را با هویت پیشینی که اینک بازسازی شده است، جایگزین نمود.

اگرچه زبان و ادبیات پسااستعماری در هند در بسیاری از موارد، انگلیسی بوده است، اما نباید فراموش کرد که هند قبل از استعمار از تاریخ، فرهنگ و ادبیاتی غنی برخوردار بوده و اکنون نیز با این که زبان انگلیسی یکی از زبان های رسمی در هند است، بسیاری از نویسندگان پسااستعماری حتی با دانستن زبان انگلیسی، به هندی یا دیگر زبان های محلی خود می نویسند و با این انتخاب آگاهانه، سعی بر احیای فرهنگ و زبان و هویت هندی خود دارند.

در حقیقت، نویسندگان هندی، حتی تعاریف و مؤلفه های پسااستعماری را به چالش کشیده اند و اگرچه در بیشتر کشورهای استعمارزده، زبان انگلیسی زبان ادبیات پسااستعماری است، در هندوستان، زبان های بومی نیز همپای زبان استعمار رشد یافته و گاه حتی جایگزین آن شده است. به این ترتیب، می توان گفت که این رشد چند زبانی در جامعه ی هند و توسعه ی هویت ملی در کنار هویتی نوین در جامعه ی جهانی، اسبابی را فراهم آورده که قدرت تطبیق بیشتری با روندهای کنونی جهانی شدن نسبت به سایر کشورهای در حال توسعه به این کشور بخشیده است.

## منابع

- ۱- برتنز، یوهانس ویلم (۱۳۸۲) **نظریه ادبی**، ترجمه فرزانه سجودی، تهران: آهنگ دیگر.
- ۲- کلیگز، مری (۱۳۸۸) **درسنامه نظریه ادبی**، ترجمه جلال سخنور، الاهی دهنوی و سعید سبزیان، تهران: نشر اختران.
- ۳- گیلبرت، بارمور (۱۳۸۸/۰۴/۰۳) «**تاملی بر نقد پسا استعماری هومی بهابها**»، ترجمه پریسا صادقیه، تهران: روزنامه ایران.
- 4-Bhabha, Homi K. (1992), "Postcolonial Criticism", in: Stephen Greenblatt and Giles Gunn (eds) *Redrawing the Boundaries: The Transformation of English and American Studies*, New York: MLA.
- 5- Che Guevara (December 11, 1964), "Speech at the United Nations General Assembly", [www.marxists.org/archive/guevara/1964/12/11.htm](http://www.marxists.org/archive/guevara/1964/12/11.htm)
- 6-Macaulay, Thomas Babington (1972), "Minutes on Indian Education", in: Th. B. M., *Selected Writings*, Edited and with an Introduction by John Clive & Thomas Pinney, Chicago and London: The University of Chicago Press.
- 7- Narayan, R.K. (1990), "English in India", in: R.K. N., *A Story-teller's World*, New Delhi: Penguin Books India.
- 8- Rao, Raja (1996), *Kanthapura*, New Delhi, Bombay, Hyderabad: Orient Paperbacks.
- 9-Said, Edward (1978), *Orientalism*, Harmondsworth: Penguin.
- 10-Seth, Vikram (1993), *A Suitable Boy*, Harper Collins Publishers, Inc.
- 11-Spivak, Gayatri Chakravorty (1995b), "Can the Subaltern Speak?" in: Bill Ashcroft et al. (eds) *The Post Colonial Studies Reader*, London and New York: Routledge.